

دربارهٔ شعار

آزادی بی قید و شرط سیاسی

نوشتهٔ بهروز فرهیخته

دربارهٔ شعار

«آزادی بی‌قید و شرط سیاسی»

شعار «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی» پس از انقلاب بهمن از سوی معدوی از گروه‌ها وارد ادبیات سیاسی چپ ایران شد. اما این شعار به عنوان خواستی برنامه‌ای، از سوی «اتحاد مبارزان کمونیست» به رهبری آقای منصور حکمت به «کنگرهٔ مؤسس» «حزب کمونیست ایران» ارائه شد. این «کنگره» در شهریور ۱۳۶۲ برنامهٔ این «حزب» را تصویب کرد. با تصویب برنامه، شعار «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی» رسماً به یکی از خواسته‌های ثابت این «حزب» تبدیل گشت. بدین ترتیب بند ۹ این برنامه، که این شعار در آن آمده، خواهان: «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی؛ آزادی عقیده، بیان، مطبوعات، آزادی اجتماعات، انتخابات، تظاهرات، اعتصاب، تحصن، تشکیل سندیکا، اتحادیه و هر گونه تشکل صنفی و سیاسی؛» () شد. سالها بعد «یک دنیای بهتر» که برنامهٔ «حزب کمونیست کارگری ایران» است، در قسمت «اصول و چهارچوب عمومی»، در بند دوم، خواهان: «برقراری حقوق و آزادی‌های سیاسی و مدنی وسیع، بی‌قید و شرط و تضمین شده و برابر برای همه» () شد. می‌بینیم تا آنجا که به خواست «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی» مربوط می‌شود، نه تنها تفاوتی بین این دو برنامه وجود ندارد، بلکه «یک دنیای بهتر» با کُلّی‌گوئی دربارهٔ آزادی بی‌قید و شرط و تعمیم آن فراتر از حوزهٔ سیاست به حوزهٔ «مدنی» (که اگر آقای حکمت، اقتصاد و امور اجتماعی را جزء قلمرو سیاست نداند باید آنها را جزء حوزهٔ «مدنی» به حساب آورد) آنهم «بی‌قید و شرط و تضمین شده و برابر برای همه»، خود را از مزاحمت و شرّ خواسته‌های مشخص مانند آزادی عقیده، بیان و غیره که در برنامهٔ سال ۱۳۶۲ آمده بود، خلاص کرده است.

از زمان طرح شعار «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی» در ایران، و رسمیت یافتن آن در «برنامهٔ حزب کمونیست ایران»، به مرور این شعار از سوی بسیاری از سازمانهای چپ ایرانی پذیرفته شد و به یکی از بندهای برنامه‌ای این سازمانها تبدیل گشت. () این خواسته، از نظر این سازمانها چنان درست، بدیهی و به عنوان یک اصل تخطی ناپذیر به حساب می‌آید که هیچگاه دربارهٔ آن تحلیل و

نقدی نکرده‌اند. توسعه دامنۀ این شعار، اثرات آن و ربطش به مسائل دیگر مبارزۀ طبقاتی، مرا برآن داشته است نقد و تحلیلی را در این مورد آغاز کنم. به امید آنکه با شرکت هرچه بیشتر فعالان سیاسی راه مبارزۀ رهائی پرولتاریا، در مباحث برنامه‌ای، زوایای ناشناخته‌ی مسائل گشوده و مرئی شوند و به امر مبارزۀ آگاهانه طبقاتی پرولتاریا تبدیل گردند.

وقتی شعار «آزادی بی قید و شرط سیاسی» به زیر سؤال برده می‌شود، می‌بینیم طرفدارانش برای دفاع از آن، اغلب این شعار را با شعارها و خواسته‌های مشخص، مانند آزادی بیان، عقیده، مطبوعات، اجتماعات و غیره قاطی می‌کنند؛ به طوری که این نتیجه را القا می‌نمایند که انگار شعار «آزادی بی قید و شرط سیاسی» مفهوم عام و کُلّی همه‌ی این شعارهای مشخص است. آیا حقیقتاً این شعارهای مشخص زیر مجموعه‌ی شعار «آزادی بی قید و شرط سیاسی» اند یا شعار «آزادی بی قید و شرط سیاسی» از چیز دیگری سرچشمه می‌گیرد و نتایج متفاوتی از این آزادی‌های مشخص به ارمغان می‌آورد؟ علاوه بر تحلیل این شعار، رجوع به برنامه‌های احزاب کارگری، به روشن شدن جایگاه و معنی آن کمک می‌کند.

برخی از طرفداران این شعار، برای حقّانیت بخشیدن به آن، آن را به مارکس منتسب می‌کنند؛ در حالی که نظرات مارکس و انگلس درباره‌ی آزادی و برابری که در آثار متعدد و گوناگون آنها آمده، درست خلاف این ادعا را به اثبات می‌رسانند؛ نه در «مانیفست حزب کمونیست» و نه در هیچیک از نوشته‌هایی که مارکس و انگلس به نقد برنامه‌ی احزاب کارگری می‌پردازند و نه در برنامه‌هایی که لنین نوشته است، به فرمول بندی مشابه «آزادی بی قید و شرط سیاسی» بر نمی‌خوریم.

در بند ۵ «برنامه‌ی حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه»، در اوّل اوت ۱۹۰۳، خواسته‌ی زیر آمده است: «آزادی نامحدود عقیده، بیان، مطبوعات و اجتماعات، آزادی اعتصاب و تشکیل اتحادیه‌های کارگری.» (۱) بافت این بند به روشنی بیان خواسته‌ای است که اگر پرولتاریای روسیه و یا هر کشور دیگری که در آن این خواسته‌های دموکراتیک (و نه سوسیالیستی) تحقق نیافته، موفق به کسب آن شود، همه‌ی موانع ناشی از حاکمیت استبداد و بقایای روبنای سیاسی پیشاسرمایه‌داری را از سر راه بسط مبارزۀ طبقاتی پرولتاریا جارو می‌کند و برای او این امکان را به وجود می‌آورد که گامی به هدف خویش نزدیک‌تر شود. علاوه بر یک تمایز دقیق بین خواست پرولتاریا و گرایشهای خرده بورژوائی در مبارزۀ دموکراتیک، این را هم می‌بینیم که شعار «آزادی بی قید و شرط سیاسی»،

در این برنامه وجود ندارد و پس از انقلاب اکتبر، در نوشته دیگر لنین به نام «طرح اجمالی برنامه حزب کمونیست روسیه» (۱۹۱۹) نیز چنین شعار یا خواسته‌ای وارد نشده است.

اما می‌توان متن‌های مشابه این شعار را با انشاهای مختلف در نوشته‌های آنارشیستی خواند. به عنوان مثال باکونین در بخش «حقوق فردی و حقوق تشکله‌ها» در «برنامه جمعیت بین‌المللی انقلابی» می‌نویسد: «... آزادی مطلق تشکله‌ها بدون مستثنی کردن تشکلهائی که هدف آنها غیر اخلاقی باشد یا معلوم شود که غیر اخلاقی است و حتی آزادی تشکلهائی که موضوع آنها تباهی و تخریب آزادیهای فردی و عمومی است.» و درباره حقوق تشکله‌ها می‌نویسد: «تا آنجا که به ما مربوط می‌شود می‌توانیم اصل مطلق زیر را طرح کنیم: همه تشکله‌ها صرف نظر از هدف و موضوع آنها باید مانند افراد از آزادی مطلق برخوردار باشند. جامعه و هیچ بخشی از آن، کمون، استان یا کشور حق ندارند افراد را از اینکه آزادانه با هم تشکلی برای هر هدفی ایجاد کنند، باز دارد. این اهداف می‌توانند مذهبی، سیاسی، علمی، صنعتی، هنری و حتی فاسد کردن جامعه و بهره‌کشی از افراد معصوم و ساده لوح باشند به شرطی که صغیر نباشند.» () پس باکونین آزادی مطلق افراد و تشکله‌ها را برای هر هدفی از جمله اهداف سیاسی، به اصلی مطلق ارتقا می‌دهد و برای پاسداری از این آزادی مطلق، ماهیت اهداف و اعمالی که باید این اهداف را متحقق کنند ذره‌ای اهمیت ندارد. ()

به راستی بین این اصل مطلق باکونین و شعار «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی» چه فرقی وجود دارد؟ در اولی واژه «مطلق» آمده و در دومی «بی‌قید و شرط»، اما این واژه‌ها در اساس به یک معنی اند؛ تفاوت دیگر در همه جانبه بودن نظر باکونین است، اما وقتی که «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی» به امور مدنی هم (که شامل آزادی تجارت، رقابت و غیره هم هست) کشیده شود، آنگاه اهداف دیگر باکونینیستی جوانه می‌زنند و خواسته «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی» به خواسته‌هایی چون «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی، اقتصادی و غیره» تبدیل می‌شوند و بدینسان به لیبرالیسم محض می‌رسیم.

ممکن است گفته شود که در بند پنجم «برنامه حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه» هم، لنین از «آزادی نامحدود...» سخن می‌گوید، پس چرا این یکی آنارشیستی نیست؟ زیرا مشکل مسئله، شکل بیان موضوع نیست. اختلاف بر سر کاربرد واژه‌های «بی‌قید و شرط» آقای حکمت یا «مطلق» باکونین و یا «نامحدود» لنین، که تقریباً به یک مفهوم اند، بجای یکدیگر نیست، بلکه

اختلاف اساسی فرمولبندی لنین، با فرمولبندی باکونین یا آقای حکمت در آن است که او واژه «نامحدود» (یا بی‌قید و شرط، مطلق و غیره) را برای موارد خاص و مشخصی مانند آزادی عقیده، بیان و از این قبیل، به کار می‌برد، حال آنکه باکونین و آقای حکمت مفهوم نامحدود، مطلق یا بی‌قید و شرط را برای مواردی عام، مجرد و کلی به کار می‌برند. این تفاوتی است که شعار «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی» را فی‌نفسه و در مقابل خواسته‌ی درست «آزادی نامحدود عقیده، بیان، مطبوعات و اجتماعات، آزادی اعتصاب و تشکیل اتحادیه‌های کارگری» به شعار طبقات غیر پرولتری و در عرصه‌ی عمل به خواسته‌ای پوچ یا به نفع این طبقات تبدیل می‌کند. بنابراین می‌بینیم بررسی تفاوت‌های شعارها و خواسته‌هایی مانند «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی» و «آزادی نامحدود عقیده، بیان...» حائز اهمیت است. در خواسته‌ی «آزادی نامحدود عقیده، بیان...» هرکسی کاملاً مجاز است واژه «نامحدود» را بنا به سلیقه‌ی زیبایی‌شناسی زبانی خود، به واژه‌های «مطلق» یا «بدون قید و شرط» تبدیل کند، بدون آنکه درستی و معنی عملی عبارت تغییر کند؛ و هرکسی می‌تواند بنا به سلیقه‌ی خود در خواسته‌ی «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی»، لغات «بی‌قید و شرط» را با واژه‌های «مطلق» یا «نامحدود» جابجا کند بدون آنکه در نادرستی و معنی عملی این عبارت هم تغییری ایجاد نماید.

پرولتاریا چگونه می‌تواند اعمال بی‌تردید سیاسی‌ای چون کودتا، تروریسم، جاسوسی و غیره را در دولت انقلابی خود که محصول انقلاب و فداکاری عظیم آنان و سایر زحمتکشان است (که تنها در گردهمایی مجموعه‌ای از شرایط و عوامل عینی و ذهنی معین در هر قرن‌ی یکی دو بار در کشوری رخ می‌دهد) برطبق «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی» مجاز بداند؟ با آنکه دیر زمانی است به اثبات رسیده است که «عمل مسلحانه و جنگ ادامه‌ی سیاست با وسایل دیگرند»، در ادبیات عامیانه‌ی بورژوائی و خرده‌بورژوائی آقای حکمت و امثال او «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی» در واقع تنها می‌تواند بر تصور شرایط همیشه صلح‌آمیز سیاست استوار باشد. تنها وقتی می‌توان به ریاکارانه بودن این شعار پی‌برد که از افق تنگ همیشه صلح‌آمیز بودن سیاست فراتر رفت و تناقض فاحش آنرا با دنیای آکنده از مبارزات و جنگ‌های طبقاتی و انواع دیگری از جنگ‌ها و کشمکشها در نظر گرفت؛ دنیایی که در آن سرمایه، تجارت، پول و سود محرک ایده‌ها و سیاست‌های نژادپرستانه و فاشیسم است؛ دنیایی که در آن حتی انقلاب‌های پیروزمند کارگری نمی‌توانند در پر قوی خوش خیالی شرایط همیشه صلح‌آمیز سیاست به خواب روند.

صورت به ظاهر معقول‌تر «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی» را در لابه‌لای جمله‌های برنامه‌ای «راه کارگر» هم می‌توانیم تشخیص دهیم. این سازمان در قسمت «برنامه‌ما برای آزادی، دموکراسی و سوسیالیسم در ایران» می‌گوید: «دموکراسی، یعنی حکومت اکثریت مردم، در صورتی می‌تواند برقرار شود که همه شهروندان کشور، به یکسان و بدون استثنا از آزادیهای سیاسی کامل برخوردار شوند، برای آنکه آزادیهای سیاسی کامل و حکومت اکثریت مردم معنای واقعی داشته باشند، برای آنکه هر نهاد و مقام و شخصیتی تابع قانون باشد و هر قانونی محصول رأی و اراده‌عمومی مردم باشد باید کارگران - ... - تهیدستان، خانه خرابان و اقشار کم بضاعت، که اکثریت جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند، بتوانند امتیازات رسمی و عملی سرمایه‌داران، ملاکان و بلندپایگان دولتی و غیر دولتی را براندازند...» ()

برنامه «راه کارگر» «آزادیهای سیاسی کامل» را «به یکسان و بدون استثنا» برای «همه شهروندان کشور» طلب می‌کند. از آنجا که «راه کارگر» درباره‌مضمون «آزادیهای سیاسی کامل» چیزی نمی‌گوید و آنها را «به یکسان و بدون استثنا» برای «همه شهروندان» می‌خواهد و از هیچ شهروندی هم سلب حق شهروندی نمی‌کند، بنابراین «آزادیهای سیاسی کامل» او «به یکسان و بدون استثنا»، شامل همه افراد و طبقات اجتماعی کشور می‌شود. «راه کارگر» برای فرار از خامی شعار لخت «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی» آن را در لفافه جملاتی معقول‌تر می‌پیچد؛ اما بدین ترتیب ناخواسته کمک می‌کند که از مضمون واقعی این شعار بهتر آگاه شویم. حال هر کس می‌تواند سؤال کند چگونه «آزادیهای سیاسی کامل» برای همه افراد و طبقات «به یکسان و بدون استثنا» ممکن است؟ او می‌تواند سؤال کند مضمون واقعی چنین نوشته‌ای چیست و در این مورد، چه فرقی بین برنامه «راه کارگر» و خواسته «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی» وجود دارد؟ البته «برای آنکه آزادیهای سیاسی کامل و حکومت اکثریت مردم معنای واقعی داشته باشند... و هر قانونی محصول رأی و اراده‌عمومی مردم باشد» بدون هیچ سلب حق شهروندی و بدون هیچ اقدامی که موجب الغای پایه موجودیت طبقات شود، تنها کافی است در عین حفظ «آزادیهای سیاسی کامل» «به یکسان و بدون استثنا» برای «همه شهروندان»، «امتیازات رسمی و عملی سرمایه‌داران، ملاکان و بلندپایگان دولتی و غیر دولتی را» برانداخت! در برنامه «راه کارگر»، کوسه و ریش پهن به اتفاق خودنمایی می‌کنند.

برای آنکه خواسته «آزادی بی قید و شرط سیاسی» و به ویژه نحوه به ظاهر معقول‌تر برنامه «راه کارگر» روشن‌تر شود، لازم است آنها را با یک دید مارکسیستی مقایسه کنیم. لنین در «مانیفست حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه» می‌نویسد: «آزادی سیاسی برای پرولتاریای روسیه همانقدر ضروری است که هوای پاک برای تنفس سالم. و این شرط اساسی برای رشد آزادانه پرولتاریا و پیروزی در مبارزه برای بهبود نسبی و رهائی نهائی اوست.» «اما پرولتاریای روسیه تنها خود می‌تواند آزادی مورد نیازش را کسب کند» ()

در اینجا می‌بینیم «مانیفست حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه» برای «آزادی بی قید و شرط سیاسی» یا به قول «راه کارگر» «آزادیهای سیاسی کامل» «به یکسان و بدون استثنا»ی «همه شهروندان» مبارزه نمی‌کند، بلکه برای سر بودن و در رأس قرار گرفتن «آزادی سیاسی پرولتاریا» که لازمه الغای طبقات و بدینسان الغای هر گونه سلطه سیاسی است، می‌رزمند و معتقد است که با بدست آوردن این آزادی یا به عبارت دیگر کسب قدرت سیاسی یا اعمال دیکتاتوری پرولتاریا است که می‌توان در راه «بهبود نسبی و رهائی نهائی او» گام برداشت و در عین حال مانند «مانیفست حزب کمونیست» و «اساسنامه انترناسیونال اول» تأکید می‌کند که این همه، تنها از سوی اعمال و اقدامات خود کارگران بدست خواهد آمد.

پس از انقلاب بی‌شک علاوه بر تضمین قانون اساسی بر «آزادی نامحدود عقیده، بیان، مطبوعات و اجتماعات، آزادی اعتصاب و تشکیل اتحادیه‌های کارگری» و از این قبیل امور بسیار مهم، و در عمل اجرای آنها، به غیر از ضرورت شوراها که همان دولت است، اعمال واقعی دیکتاتوری پرولتاریا به نهادهای اصلی دیگری هم مانند حزب، اتحادیه، کمیته کارخانه، ارگان اجتماعی برنامه‌ریزی و غیره نیازمند است. تنها در تأثیر متقابل این نهادها بر یکدیگر و نقش تکمیل کننده آنها در کنار هم است که دیکتاتوری پرولتاریا معنی واقعی خود را بدست می‌آورد.

در «مانیفست حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه» درباره اهمیت «آزادی سیاسی برای پرولتاریا» سخن گفته شده، اما اشاره‌ای به «آزادی بی قید و شرط سیاسی» حتی برای پرولتاریا نشده است. علت این عدم اشاره در طی تحلیل ما روشن خواهد شد.

«آزادی بی قید و شرط سیاسی» دو چیز را در خود مفروض دارد :

الف) برابری همگانی، نه تنها از نظر حقوقی بلکه همچنین اقتصادی. زیرا با فرض نابرابری اقتصادی یا حقوقی، قید و شرطی بوجود می‌آید که آزادی یکسان همگانی را نفی می‌کند. اما

برابری همگانی با هیچ یک از قوانین حاکم بر مبارزه طبقاتی منطبق نیست. () متافزیک یکسانی و برابری در مقابل دیالکتیک حرکت کمی و کیفی چیزها و امور درهم خواهد شکست. در ضمن آقای حکمت با «کمونیسم کارگری» خود که هدف بلاواسطه آن استقرار جامعه کمونیستی است (و در قاموس ایشان جامعه کمونیستی هم مرادف با برابری اقتصادی است) نمی‌تواند مخالف این باشد که شرط تحقق «آزادی بی قید و شرط سیاسی» اش برابری اقتصادی است. () (ب) از آنجا که جامعه بشری هنوز موفق به الغای طبقات نشده، بنابراین «آزادی بی قید و شرط سیاسی» برابر برای همه - که به عنوان شعار روز طرح شده است - به ناچار باید برابری طبقات را هم در خود مفروض داشته باشد.

بنابراین می‌بینیم مفروضات اصلی «آزادی بی قید و شرط سیاسی»، که گاه از حوزه «سیاسی» نیز فراتر می‌رود، با برنامه آنارشیسم باکونینی «ائتلاف دموکراسی سوسیالیستی» که «مهم‌تر از هر چیز تساوی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی طبقات را خواستار است» () در انطباق کامل قرار دارد. در نامه مارکس به انگلس، که قسمتی از آن در بالا نقل شد، مارکس در ادامه می‌گوید: «برای "تساوی طبقات" تعبیری نمی‌توان یافت مگر این که بگوئیم این همان عبارت "توافق کار و سرمایه" را معنی می‌دهد که توسط سوسیالیستهای بورژوا موعظه می‌شود. هدف انجمن بین‌المللی کارگران نه "تساوی طبقات" - که براساس قوانین منطق نیز غیر ممکن است - بلکه انهدام طبقات است که از نظر تاریخی نیز امری اجتناب‌ناپذیر است.» هرچند مارکس در این نامه، معنی واقعی «تساوی طبقات» را با دقتی عالی شکافت، اما او در آن زمان «با توجه به چهارچوب آن بخش از برنامه که این عبارت در آن قرار دارد» چنین تصور نمود که «این یک لغزش قلم بیش نیست» حال آنکه همه مناسبات بعدی بین «ائتلاف دموکراسی سوسیالیستی» آنارشیستها با بین‌الملل اول، به اثبات رساند که بند ۲ برنامه «ائتلاف...» در واقع یک فرمول بندی تئوریک از دریافت ایدئولوژیک سوسیالیستهای خرده بورژوا بوده است؛ دریافت ایدئولوژیکی‌ای که هنوز هم بیش از گذشت یک قرن و نیم به اشکال گوناگون و دگرگونه به باز تولید خود مشغول است (به عنوان مثال در همین شعار «آزادی بی قید و شرط سیاسی»). با این همه مارکس معتقد بود: «شورای عمومی نباید در مورد حذف این عبارت از برنامه - که می‌تواند باعث سوء تفاهم‌های جدی شود - هیچ گونه تردیدی به خود راه دهد.» اما برخی از آنارشیستهای شرمگین وطنی، حتی گاه از «آزادی بی قید و شرط سیاسی» فراتر رفته، به آن «آزادی بی قید و شرط اقتصادی» را که هیچ چیز

جز رقابت آزاد محض و لیبرالیسم ناب نمی‌تواند باشد، اضافه می‌کنند. پانه کوک زمانی که به عنوان مارکسیست به ضد سوسیالیسم خرده بورژوائی می‌نوشت، مسئله را چنین توضیح داد: «همچنین وجه اشتراک این هر دو گرایش [آنارشیسم و رویونیسم] کیش شخصیت و آئین آزادی شخصی است. حتی از این نظر آنها خود را گرایشهای بورژوائی می‌نمایانند. مارکسیسم در نیروهای اقتصادی عظیم، عوامل به پیش راندن توده‌های انسانی جامعه را می‌بیند، در حالی که اعتقاد بورژوائی، شخصیت آزادی را که بی مانع عمل می‌کند مرکز فلسفه‌اش قرار می‌دهد. آنارشیسم در پایه تئوریکش، تکامل سازگار فردگرائی بورژوائی است. آزادی آنارشیستی سرانجام لیبرال را رو می‌کند. لیبرالیسم قدیمی - به عنوان مثال در نزد هربرت اسپنسر - آزادی فردی مطلق را به عنوان ایده آل خود، به منظور آزادی بورژوائی تولیدکنندگان در مخالفت با دخالت از جانب دولت، در رأس قرار می‌دهد.» ()

آیا اختلاف بین بند پنجم «برنامه حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه» با بند دوم قسمت «اصول و چهارچوب عمومی» «یک دنیای بهتر» و یا به عبارت دیگر با «آزادی بی قید و شرط سیاسی ... برابر برای همه»، اختلافی لفظی و صوری است؟ نه، این اختلافی محتوایی است. بحث بر سر کدام آزادی است؟ آیا اختلاف بر سر آزادی نامحدود، مطلق یا بی قید و شرط عقیده و بیان است؟ نه، زیرا به رغم آنکه عقیده و بیان می‌توانند به سیاست هم مربوط باشند، اما با سیاست یکی نیستند؛ زیرا انسان می‌تواند مثلاً درباره هنرها، سیاستها، فنها، علوم و غیره بی قید و شرط یا نامحدود، آزادی عقیده و بیان داشته باشد، اما این با آزادی بی قید و شرط یا نامحدود سیاسی یکی نیست. افکار و آرا درباره سیاست همانقدر سیاست است که مثلاً افکار و آرای آدام اسمیت در «ثروت ملل»، اقتصاد است. همان طور که آنچه درباره اقتصاد یا موسیقی می‌گوئیم، خود اقتصاد یا موسیقی نیست، نظر داشتن درباره سیاست که هنوز رابطه مکاشفه جویانه یا شناختی با آن است تا به عمل در نیاید، سیاست نیست. هرچند اینها جزء بدیهیات اند، اما وقتی بدیهیات متمایز، مخلوط و مغلوط می‌شوند، چاره‌ای جز یادآوری و یا اثبات دوباره آنها نیست. عقیده و بیان و ابزارهای آنها مانند نوشته‌ها، مطبوعات، رسانه‌های عمومی و حتی احزاب و از این قبیل، از آنجا می‌توانند به طور مطلق، بی قید و شرط یا نامحدود وجود داشته باشند که رابطه مکاشفه جویانه با واقعیت دارند، اما سیاست نه امری صرفاً شناختی بلکه عملی است و مسئله‌ی عمل، همواره تغییر واقعیت می‌باشد. می‌دانیم عمل به هنگام تغییر دادن واقعیت، در هر قدم مشروط، محدود و مقید می‌شود. مسئله‌ی مرکزی، محوری یا اصلی سیاست، قدرت سیاسی است. سیاست نه رابطه مکاشفه جویانه و ذهنی

صرف با واقعیت‌های سیاسی موجود، بلکه تقابل عملی طبقات و بخشهای مختلف جامعه در رابطه با قدرت سیاسی و بر سر این قدرت است و این واقعیت بیش از هر چیز درباره احزاب سیاسی و برنامه آنها برای عمل، صدق می‌کند.

حال «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی» را از نزدیک بررسی کنیم. از آنجا که قاعدتاً موضوع این شعار سیاست است پس موضوعی است عملی و نه ذهنی (هرچند رابطه مکاشفه جویانه با سیاست باید مقدم بر عمل سیاسی مفروض در نظر گرفته شود). آری سیاست به عنوان نوعی عمل در جامعه، تقابل طبقات بر سر قدرت سیاسی و از این طریق تأثیر گذاری فشرده بر اقتصاد و منافع اقتصادی طبقات است و نیز به بیان هگلی عبارتست از تقابل و تأثیر جامعه سیاسی و جامعه مدنی بر یکدیگر، یا به بیان ساده تقابل و تأثیر دولت و شهروندان بر یکدیگر.

مسئله‌ی «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی» از دیدگاه طبقاتی به چه معنی است؟ به معنی آزادی بی‌قید و شرط عمل سیاسی طبقات اجتماعی به ضد یکدیگر و تقابل با یکدیگر است. آیا اصلاً به تصور می‌گنجد که طبقات بتوانند «بی‌قید و شرط» به ضد یکدیگر به عمل سیاسی مبادرت کنند؟ آیا طبقه کارگر در قدرت، برحسب منافع طبقاتی خود، مجاز است که حق «بی‌قید و شرط»، «نامحدود» و «مطلق» مبارزه سیاسی بورژوازی را با خود به رسمیت بشناسد؟!

دیکتاتوری طبقات بر یکدیگر، در اساس سلطه‌ای سیاسی است که مستقیماً متکی بر اعمال قهر است و به هیچ قانون موضوعه‌ای وابسته نیست؛ اما حتی دیکتاتوری و از جمله دیکتاتوری پرولتاریا، خود را با «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی» تعریف نمی‌کند و می‌داند در عالم واقع در هر قدم مقید و مشروط است. مثلاً از طریق اقتصاد، نیروهای طبقاتی، تقسیمات گوناگون جمعیت و غیره مشروط می‌شود. هرکسی دانش سیاسی آموخته باشد می‌داند واقعیت ناگزیر اقتدار در جامعه طبقاتی از روابط مشروط طبقات نسبت به یکدیگر سرچشمه می‌گیرد.

مناسبات دولت و شهروندان هم، در رابطه با «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی»، از دو حالت اصلی خارج نیست، یا دولت در برابر شهروندان «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی» دارد، یعنی دولت آزاد است، آزاد از هر قید و شرط و تعهد در مقابل شهروندان، چنین دولتی، همان دولت استبدادی است. () یا برعکس این شهروندان اند که در برابر دولت از «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی» برخوردارند، یعنی می‌توانند از هیچ قانونی تبعیت نکنند، به هیچ اتوریتیه‌ای گردن نهند و به هر عمل سیاسی، از جمله عمل مسلحانه و براندازی قدرت انقلابی اقدام کنند بی آنکه کسی حق اعتراض به آنان داشته باشد. این شهروندان، مانند شهروندان آقای حکمت می‌توانند از شرکت در

تسلیح عمومی و انجام وظیفه نظامی سر باز زنند، و یا از شرکت در جنگ و دفاع به دستور دولت انقلابی سرپیچی کنند. می‌توانند مانند اعضای «جامعه مدنی سوسیالیستی» آقای ناصر پایدار (سیمای سوسیالیسم) حتی کار نکنند اما جامعه باید نیازهای آنها را بطور مساوی با همه برآورده سازد. به راستی که آقایان حکمت و پایدار رهنمود «هیچ حقی بدون وظیفه و هیچ وظیفه‌ای بدون حق» اساسنامه انترناسیونال اول را خوب ارتقا داده‌اند!

دولت در تاریخ تاکنون با سه مؤلفه اصلی مرتبط به هم، مشخص شده است: ۱ - با حاکمیت، که لازمه آن اقتدار است. ۲ - به عنوان ابزار یا دستگاه حکومت، که بدون اقتدار، ابزار و دستگاه اقتداری بیهوده و بی‌مصرف است. ۳ - به عنوان سازمانده و مدیر امور اقتصادی و اجتماعی جامعه که به طور خلاصه با نقش اداری خود مشخص می‌شود.

دولت به عنوان مؤلفه نخست، یعنی حاکمیت، همان دیکتاتوری است. بنابراین «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی» شهروندان در برابر دولت، به معنی دولتی است فاقد حاکمیت، زیرا چنین آزادی‌ای تحمل اقتدار را ندارد. برای چنین آزادی‌ای اقتدار می‌باید نابود شود. اما حاکمیت و ابزار ملازم آن بدون اقتدار، دیگر دولت به مفهوم طبقاتی آن نیستند. طنز مسئله در این است که مدعیان رهبری منافع طبقاتی پرولتاریا، وقتی نوبت به اعمال حاکمیت یا سلطه سیاسی این طبقه می‌رسد، از «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی» شهروندان در برابر دولت دم می‌زنند. ()

همانگونه که «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی» دولت در برابر شهروندان به معنی استبداد سیاسی است، «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی» شهروندان در برابر دولت، به معنی آنارشیزم محض است. آیا سراغ ندارید خلقهائی را که چون نتوانستند دولت خود را تشکیل دهند و یا آن را از دست دادند، کاملاً از صحنه تاریخ و روزگار محو شدند؟ آیا تا آنجا که به روابط خود شهروندان با یکدیگر مربوط می‌شود، «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی» ناقض حقوق اکثریت جامعه نیست؟ آیا حکومت‌های بورژوائی اروپا از منطق «مصون داشتن اقلیت» برای حفاظت تشکلهای فاشیستی و راسیستی سود نمی‌جویند؟

اگر مفهوم آزادی را درک ضرورت بدانیم، که حقیقتاً تعریفی درست است، از آنجا که دنیای ضرورتها سرشار از قیود و شروط است، آزادی نمی‌تواند خود را از قیود و شروط برهاند. از این دیدگاه سیر پیشرفت بشر به معنی انکشاف مناسبات نسبی و مشروط در نزد اوست. اگر چپ ایران در چند دهه با مقولات ارمغانی حزب توده می‌اندیشید - البته هنوز هم تا حدود زیادی با همین مقولات و تعبیر می‌اندیشد - دیگر این یکی، یعنی شعار «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی»، از

سموم حزب توده نیست، بلکه از سوی آنارشیستهای شرمگین وطنی‌ای مانند امثال آقای منصور حکمت ارائه گشته است و به عنوان مشعل آزادی در میان چپ ایران باب شده است.

«آزادی بی‌قید و شرط سیاسی» که بازتاب آرمانی دوره بحران اجتماعی و انتقال قدرت سیاسی است، در ذهن چپهای آنارشیست چنان نفوذ و سلطه دارد که آنها نمی‌توانند از خود سؤال کنند آیا ممکن است قانون اساسی‌ای را سراغ گرفت یا متصور شد که براساس «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی»، براندازی خود را به عنوان امری قانونی به رسمیت بشناسد؟ با آنکه قیام مسلحانه اکثریت شهروندان به ضد قانون اساسی‌ای که مورد قبول آنان نیست امری ممکن و برحق است و در شرایط معینی می‌تواند توفیق یابد، اما هیچ قانون اساسی‌ای قیام مسلحانه به ضد خود را تحمل نمی‌کند. آری قانون اساسی‌ای که براندازی خود را مجاز بداند جدی گرفته نمی‌شود. چگونه می‌توان برطبق اصل «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی»، کودتا را که قطعاً یکی از سیاسی‌ترین اعمال است در قانون اساسی کشوری که براساس دموکراسی پرولتری تنظیم شده است، گنجانند و به رسمیت شناخت؟ چگونه می‌توان آنارشیست نبود اما توطئه‌ی یک اقلیت کوچک برای براندازی، ترور سیاسی و از این قبیل را که بی‌تردید اعمال سیاسی اند در یک جمهوری شورائی کارگران به رسمیت شناخت؟ اما اگر آنارشیست شرمگین این اعمال را به رسمیت نشناسد، آنگاه اصل زرین «آزادی بی‌قید و شرط سیاسی» خود را مشروط و مقید کرده است.

بهر روز فرهیخته خرداد ۱۳۸۰

آدرس تماس الکترونیکی با ما: poromete@hotmail.com

زیر نویس ها

- (۱) «برنامه حزب کمونیست ایران، مصوب: کنگره مؤسس حزب کمونیست ایران، شهریور ۱۳۶۲» ص ۲۱.
- (۲) «مجموعه آثار منصور حکمت، جلد هشتم، "یک دنیای بهتر" ص ۴۴۳»
- (۳) به عنوان مثال نگاه کنید به برنامه‌ها یا نوشته‌های «راه کارگر»، «حزب کمونیست» کنونی، «حزب رنجبران» و «اتحاد چپ کارگری».
- (۴) نقل از ترجمه فارسی «قطعه‌نامه‌ها و تصمیمات حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه ۱۹۱۷ - ۱۸۹۸»، انتشارات سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، کمیته خارج از کشور، چاپ اول دی ۱۳۶۳، ص ۳۷.
- (۵) به نقل از کتاب «نه خدا، نه ارباب، گزیده‌ای از متون آنارشیستی» نوشته دانیل گرن، انتشارات **Decouvert & Syros** پاریس ۱۹۹۹ صفحات ۱۹۴ - ۱۹۰. (تأکیدها از من است. ب. ف.)
- (۶) برای آنکه خواننده به نگرش درون‌گرایانه و ضد تاریخی باکونین درباره آزادی و برابری پی‌برد و تشابه نظرات او را با آنارشیسم شرمگین (مثلاً با «یک دنیای بهتر» و برنامه سازمانها و احزاب دیگر) بهتر بشناسد، یک قطعه کامل از نوشته باکونین را زیر عنوان «درباره آزادی» از اثرش به بنام «کمون پاریس و مفهوم دولت» جلد چهارم آثار، ص ۲۱۹ و پس از آن، به نقل از کتاب «نه خدا، نه ارباب، گزیده‌ای از متون آنارشیستی» نوشته دانیل گرن، انتشارات **Decouvert & Syros** پاریس ۱۹۹۹ صفحات ۱۶۸ - ۱۶۵، به عنوان ضمیمه در آخر این مقاله آورده‌ام.
- (۷) «برنامه سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) مصوب کنگره اول چاپ اول: آبان ۱۳۷۰». همه تأکیدها در نقل از برنامه «راه کارگر» از من است. ب. ف.) راه کاگر که پس از فروپاشی شوروی دموکرات شده است، می‌خواهد «سوسالیسم» را با «رأی و اراده عمومی مردم» برقرار کند! و قانون را که تبلور اراده طبقه حاکم است با چشمبندی به «محصول رأی و اراده عمومی مردم» تبدیل کند!
- (۸) «قطعه‌نامه‌ها و تصمیمات حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه ۱۹۱۷-۱۸۹۸» ترجمه فارسی ص ۲۵. (تأکید بر «خود»، از خود کتاب است)
- (۹) خواندن انتقادی نوشته باکونین که در ضمیمه آمده، کلیدی برای درک عینی مطالب بالاست.

(۱۰) آقای حکمت می‌گوید: «برابری امری نه صرفاً حقوقی، بلکه همچنین و در اساس اقتصادی - اجتماعی است.» رجوع کنید به «یک دنیای بهتر برنامه حزب کمونیست کارگری» جلد هشتم مجموعه آثار منصور حکمت صفحه ۴۲۲.

(۱۱) نامه مارکس به انگلس در منچستر، (لندن)، ۵ مارس ۱۸۶۹ - نامه شماره ۱۱۰، به نقل از کتاب «درباره تکامل مادی تاریخ، ۲ رساله و ۲۸ نامه - کارل مارکس و فردریک انگلس» ترجمه خسرو پارسا ص ۱۲۲.

(۱۲) «گرایشهای مختلف درون جنبش کارگری» آنتون پانه کوک ۱۹۰۹ ترجمه سوئدی ۱۹۱۴ ص ۴۳ - ۴۴.

(۱۳) رجوع کنید به «نامه انگلس به بیل» در کتاب «نقد برنامه گوتا، دوازده نامه از انگلس و یاداشتهای لینن» ص ۵۱، مترجم ع. م، چاپ اول بهار ۱۳۶۰، انتشارات پژوهاک.

(۱۴) اما اگر طراحان و طرفداران این شعار، آن را تنها برای مصرف تبلیغی به ضد حکومت‌های بورژوائی به کار می‌برند و پس از انقلاب زیر پایش می‌گذارند (که بی تردید خواهند گذاشت) اخلاق دو رو و فرمایه‌ای را به نمایش می‌گذارند اخلاقی که با آن نمی‌توان انقلاب توده‌ها را به فرجامی شایسته برای آنان هدایت کرد.

نوشته‌ای از باکونین درباره آزادی

من نه دانشمند نه فیلسوف و نه حتی نویسنده‌ای حرفه‌ای. من چیزهای کمی در عمرم نوشته‌ام، و اگر بتوان گفت هرگز جز بر خلاف تمایل خود، دست به قلم نبرده‌ام مگر هنگامی که ایمانی پرشور مرا واداشته باشد که بر امتناع غریزی خویش از خودنمایی در برابر عموم چیره شوم. پس من کیستم و چه چیزی مرا وادار می‌کند این اثر را منتشر کنم؟ من جوینده پرشور حقیقت و بهمان اندازه دشمن سرسخت اوهام زیانباری‌ام که حزب نظم، این نماینده رسمی، ممتاز و مُعرض همه ننگهای مذهبی، متافیزیکی، سیاسی، قضائی، اقتصادی و اجتماعی حال و گذشته، آنها را حتی امروز برای تحمیق و به بردگی کشیدن جهان به خدمت می‌گیرد.

من عاشق متعصب آزادیم و آزادی را تنها محیطی می‌دانم که در دل آن هوش، شایستگی و خوشبختی بشر می‌تواند تکامل یابد و رشد کند، نه این آزادی کاملاً رسمی، فرمایشی، حساب شده و مطابق مقررات دولتی، که دروغی ابدی است و در واقع هرگز نماینده چیزی جز امتیازات چند تن براساس بردگی همگان نیست، نه این آزادی فردگرایانه، خودخواهانه، حقیرانه و موهومی که مکتب ژان ژاک روسو و نیز همه مکتبهای دیگر لیبرالیسم بورژوائی ستایشگر آنند، آزادی‌ای که به اصطلاح حقوق همه را که از سوی دولت نمایندگی می‌شود، حدّ حق هر فرد می‌داند که نتیجه آن ضرورتاً و همیشه نابودی حق هرکس است.

نه، من تنها آن آزادی را شایسته این اسم می‌دانم که عبارت از تکامل همه قدرتهای مادی، فکری و اخلاقی‌ای که به صورت استعداد نهانی در هرکس نهفته است، باشد؛ آزادی‌ای که هیچ حدّ و مرزی جز آنهایی که قوانین طبیعت خود ما ترسیم می‌کنند، ندارد، یعنی به معنی اخصّ کلمه هیچ حدّ و مرزی ندارند، زیرا این محدودیتهای [ی طبیعی] از سوی هیچ قانونگذاری که در کنار و یا بر فراز ما باشد، بر ما تحمیل نگشته‌اند، اینها درونی و ذاتی ما هستند و مبنای هر وجودی خواه از نظر مادی، فکری یا اخلاقی را تشکیل می‌دهند؛ از این رو به جای اینکه آنها را حدّ و مرز به حساب آوریم باید به عنوان شرائط واقعی و دلیل مؤثر آزادی خود بدانیم.

منظور من، آزادی هر فرد است که نه تنها در مقابل سدّی، در مقابل آزادی کسی دیگر متوقّف نمی‌شود، بلکه برعکس، تأیید خود و تداوم نامحدود خود را در آن می‌یابد؛ آزادی

نامحدود هرکس از طریق آزادی دیگری، آزادی از طریق همبستگی، آزادی در برابری، آزادی‌ای که بر قهر حیوانی اصل اتوریت، که هرگز چیزی جز بیان ایده‌آل این قهر نیست، پیروز می‌شود، آزادی‌ای که پس از برانداختن همهٔ بت‌های آسمانی و زمینی، جهانی نو، جهان انسانیت همبسته بر ویرانهٔ همهٔ کلیساها و همهٔ دولت‌ها خواهد ساخت.

من طرفدار سرسخت برابری اقتصادی و اجتماعی‌ام زیرا بدون این برابری، آزادی، عدالت، احترام بشری، اخلاق و رفاه افراد و نیز رفاه ملت‌ها، هرگز چیزی جز دروغ نخواهد بود. اما با اینهمه بعنوان طرفدار آزادی، این نخستین شرط انسانیت، بر آنم که برابری باید در جهان از راه سازماندهی خود انگیختهٔ کار و مالکیت دسته جمعی اتحادیه‌های مولدانی که آزادانه سازمان یافته و در کمونها به شکل فدراتیو درآمده‌اند، و نیز فدراسیون خود انگیختهٔ کمونها، و نه از طریق عمل از بالا و قیم وار دولتی، برقرار گردد.

این است نقطه‌ای که اساساً سوسیالیستها یا کلکتیویستهای انقلابی را از کمونیستهای اقتدارگرا، طرفداران ابتکار مطلق دولتی، جدا می‌کند. هدف هردو یکی است، هردو طرف به گونه‌ای یکسان خواهان ایجاد نظم اجتماعی تازه‌ای اند که صرفاً مبتنی بر سازماندهی کار دسته جمعی، که به نحوی ناگزیر براساس جبر امور و اشیا بر همه تحمیل گشته، با شرائط اقتصادی برابر برای همه و تصاحب دسته جمعی ابزارهای کار باشد.

اما کمونیستها تصور می‌کنند که می‌توانند با تکامل و سازماندهی قدرت سیاسی طبقات کارگر، و عمدتاً پرولتاریای شهرها، به کمک رادیکالیسم بورژوائی به این هدف برسند، در حالی که برعکس، سوسیالیستهای انقلابی، دشمنان هرگونه ملغمه و هرگونه ائتلاف مشکوک، فکر می‌کنند این هدف تنها با تکامل و سازماندهی نه قدرت سیاسی، بلکه اجتماعی و در نتیجه ضد سیاسی توده‌های کارگر شهر و روستا و نیز آن افراد خیرخواه طبقات بالا که از گذشتهٔ خود بپُرنند و صریحاً خواستار پیوند با سوسیالیستها باشند و کاملاً برنامهٔ آنها را بپذیرند، امکان‌پذیر است.

از اینجا دو روش از هم جدا می‌شوند. کمونیستها گمان می‌کنند که باید نیروهای کارگری را برای کسب قدرت سیاسی دولت‌ها سازمان دهند. سوسیالیستهای در راه انهدام دولت‌ها، و یا اگر بخواهیم واژهٔ مؤدبانه‌تری به کار بریم انحلال دولت‌ها، خود را سازمان می‌دهند. کمونیستها طرفدار اصل و عمل اقتدارند و سوسیالیستهای انقلابی به چیزی به جز آزادی، اعتماد نمی‌کنند. هردو طرفدار علمند که باید خرافه را بکشند و جانشین ایمان گردد؛ کمونیستها خواهان تحمیل آنند، سوسیالیستها می‌کوشند به ترویج آن پردازند، برای آنکه گروه‌های انسانی، براساس متقاعد شدن،

خود را سازمان دهند و به صورت خود انگیخته، آزادانه، و از پائین به بالا برای جنبش خود و در انطباق با منافع واقعی خود، اما هرگز نه براساس نقشه‌ای که از پیش از جانب چند دانا به توده‌های نادان تحمیل شده، فدراسیون تشکیل دهند.

سوسیالیست‌های انقلابی فکر می‌کنند که در خواسته‌های غریزی و در نیازهای واقعی توده‌های خلقی، بسیار بیشتر عقل عملی و روح وجود دارد تا درایت ژرف همه این دکترها و آموزگاران بشریت که پس از اینهمه شکست در امر خوشبخت کردن مردم، هنوز به تلاش خود در این راه می‌افزایند. سوسیالیست‌های انقلابی برعکس فکر می‌کنند که بشریت، زمانی به حد کافی طولانی و بسیار دراز اجازه داده که بر او حکومت شود، و اینکه سرچشمه بدبختیها نه در این یا آن شکل حکومت بلکه در خود اصل و عمل حکومت در هر شکل آن است.

سرانجام باید از تضادی سخن گفت که هم اکنون بخشی از تاریخ شده است و آن تضادی است بین مکتب [کمونیسم] آلمانی که از جانب بخشی از سوسیالیست‌های آمریکائی و انگلیسی هم پذیرفته شده، و پرودونسمی که وسیعاً تکامل یافته، تا آخرین نتایجش به پیش رانده شده و مورد قبول پرولتاریای کشورهای لاتین است. ()

زیر نویس

- ۱

.() .